

164

— End of MS. —



[illegible]

الهی که نیت در زینت
لجوار جهان رب و زین جهان

زین جهان شایسته
غایت سعادت و شایسته
حدیث رخ دارد زند و رخ
یکان نون قبول باقی این

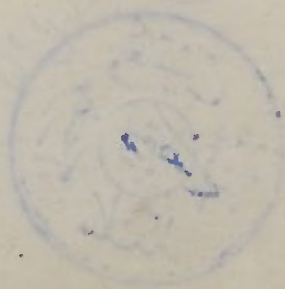
مت اسباب جمع الملک انسان

ماهی شهر سلف المکرم ماسم

انجام

۱۲۲۸

۱۲۱



که قهرش سموت و طغش چو کوه شه نامور مظهر این جسم که اسلام دارد ز ناشی نظام
 شه کافرین را سر نام اوست حجم دقت میران خام آید ابرین کلگون آن سر فر
 زخور شهید از فلک طیار شه تبار سواری تو زین کفن ملک را متنا بود تو سنی
 مرا نیز باشد تمنای آن که باشم ملازم تو را در عیان
 ولی چون صبا بکند ارم ملک که دارم ز پر مهر گوی غنر ملک
 کرم لطف فرماید شمع کرم سمند سبک خیز صرصر
 تو انم بخت ازین بر شمش سوی مقصد خویش همراه یافت
 خود را گاه تو فکده خاصیت ازین حاجت امید من بخت است
 که بوداری این خاک ره را ز خاک دی برک شه از غم ملک
 نه چون مرک حضرت کاتبی که باید را در وصف او کاتبی
 چو این نامه من به نام تو تمامی پذیرفت بر نام تو
 چو تالاع این نامه گویم بر سر مرات در عرصه کانیات
 میدان معنی ملطف و خوشی کنم با همه سخن بر سر کشت
 ولیکن ازین نوشتن شه خو زنده دغای تو ایم و سرود
 ز نام نوشتن چون به دغای حقیقت کرد این نامه را

مد او شل را تازه روغن بکوبد که بگذاردیش پاک ای بفرود چکانه فرس را بکوبد روز
 روغن کنی چرب و ایلیم شکر **باب در علاج مکنه** که بر کرده است از آن بستر
 مکنه چو بگوید شکر بستر که بشنود مردم از آن باغور زهره او شل غول بکشد
 در مکنه یک گوزه می خطره دم گوزه زان پس بنیدی بر جسته و زان بران بر صند
 که تا بوزد آن غول در دهان پس خاک او را برون آرد پاک ز بران بستان روغن زنجبیل
 بدان روغن آن خاک بستر نکند چو هر سه بفرز از مکنه که سازد مکن را از آن غصه

باب سی و چهارم در علاج شقاق

چو بوی شقاق فرس او را برون کن برون آید پاک که تا موی ز زایش ناکند
 برون آرد و هم بخار آن شقاق و نیک را پس آنکه بکوبد بستر که زان غصه مال خوب
 شقاق بستر بوی شقاق مکن از که چرب تا غایتی که روغن بکشد راه در مغز او
 همین است پس دارد می خرد علاج مرصهای اسبان تمام همین به که گوشت همین بسلام

باب پنجاهم در مخرج شقاق

محمد اله ایدل که اب مراد عنان سعادت بدست توکل تو را که توان راضی نیک
 با ستر کرد این عرصه و لیکن بود فرض برداشت که این چاک می است از کشت
 بود مکنه قهقش جهان اگر آن شسته اب خضر کار جو بخت شاه کند رگوه

پفرور پس دانه رجوع چکان قطره در آن می خیزد که تا رخنای سم آن شود
 کشاده شود یک بقصه پس آن قطره صحران سیاهند و اگر کم کردن میاید چکانه
 به روز بایده بار نهمین و اگر دستهای نازنین و لیکن بکن ارش از صبر
 که بر غنچه پایش را ندختر و اگر کوه باشد سم او جان که دانه می اورد تا آن
 درش فلن کفچه آستین مکن پس سم آب را روغن زرا را کن بر دی سم او
 پس آن کفچه بر روی که در روغن پایه بالای آن فروز تا به شود در میان
 جذام فرس آن توران دان **باب در علاج جذام** که اورا سیکشته باشد زان
 فروخته باشد چشم او رویش از دیده مانده جو چو خواهی مداوش کن
 ستان روغن کاکون کف هیرسم مالای نامو پس آن روغن بچو شد
 حوکره و حوان مرثعیم پس آن روغن را کنی با جو فروزن به بنی او چند روز
 مکن تلک سیرش اید فروز در کربت رخی بطور خرام که خواهند مردم سکن نام
 ولیکن توان سرق این ز سرخی و آس کام در آن زهر علاج وی ای کامجو
 فلن چند مضمه مخلوقم او اگر با جوش حبه تر که رنده آن فرس روی بر
 جو سیم سده کند توش **باب ۲۱۵ در علاج سرس** که بگویم علامات او رشت
 خست کوشش برشته و چشمش دیگر کون بگاشته بود خست بر سر او کشیده

[illegible]

زلف رویش در وقت رنک نیز خمر از اینها شمار دو و هسم زهر خردی ای کباب
 کبوت پس از اینها برش پلنگه بر موضع سپردن فرو کن یک سبزه محکم پزند
 سبزه به سبزه و شش توی **باب چهل و پنجم در علاج دردی** کین مرثو علت آن کوی
 چو لاس بر دست دای خوش بدید آید از جوشن و فتن تن ابوس و پش کین
 هاجای امس کتاب کن که کشیز و خستره دیگر زهر یک بر در هم ستان پس
 پس آن هر به با سر که معجون بابای در بند ای سر فرار دیگر به به چای امس و
 غلبه سبزه باید که کرد نکو **باب چهل و ششم در علاج سرطان** ستوری که سرطان شد و در
 کبویم علامات او ای فرید شوشتم سم که از یک طرف تنگد ز روی دیگر ای خلف
 مداواش مغز سر کو کند دیگر روغن تازه ای خوشند دیگر باید از کاغذ سر قلم
 که فروج کرد اند اورسم بمان سم که کشش شوشه به بندی که هفته لیر و بند
 اگر به نکرد ازین در دوی کن داغ کاغذ داوت دی **باب چهل و هفتم در علاج کرمی**
 حین لغت آن شوشه آن به در طریق هنر شوشه که بر دست کاغذ سر و شتاب
 که کاغذ شوشه پیر کواک بود است چون پیضه کاهی کی چون خد کوی نج و شش شش
 بود پنج نرکس مداوی آن که کوی و بندی بران بار کون ازین به کرد و باید شست
 و داغ کردن و کرم شوشه بر من کرمش که از او کرم و کرم نه خورده شد اندر به

اگر ماده نوقت بایستد سر پای او پهل شکست بخو که زین پس کفتم ترا
از آن مریهم و درخش کن در آنکه دسبل شو برستور همی باید شکستن پهل
بدستور زخم در بعد از آن **باب چهل و دوم در علاج زخم** بودنیه تیار آن بیکان
فرس را که بر تن هر چه کبوم باد از چو رحمت در اول زخم اورا شور
شونیک با آب برشور پس نگاه با تازه روغن بخی برخش از درون مریسی
پشتک و روش ای مویفان سنان صبر و باغنه روغن زخم و زشتان نه زیاد و نه کم
که آرد لب زخم او را بهم و کر آنکه بیکان با استخوان نهفته بود در دل خشم آن
کفک با آب ی شور مکن هر دم از بد زخم ستور نه چند بارش بیای زخم
که آرد درون خانی زنا زخم **باب چهل و سوم در علاج زخم** بدان ای خردمند چنانچه
که آرد سم آب با و چیز یک از پاهای هندی که زرنجی که با و رسد در سفر
علامت بجو آنکه از درون شاید سم و ما و در بر زمین چو خواهی مداواش کردن
مکن غسل و نکو کشش را و در آنجا که باشد شش نرم تر بکا و سیف رای برهنه
چو آید بر دوات این عمل نه پس بر آن بشم و بل روغن ار آن بشم و در آن
که نماید آن آب باقی دیگر **باب چهل و چهارم در علاج** نه پس تو باز با بکنین
که باید بشفا در سه روز چنین چو بر آب پاشو سپرد کبوم غلطش ای بکنین

بپایان آن مانده باید مند دگر زنده زاج را با عسل سفکین بیالای شیرین
 بیاید که زوایج مداوای رنوم عسلک ساختن می
 که بیسکه ریش را با عسل **باب چهل و دوم در علاج کرم خا** ستور که از کرم بود در سینه
 بر دهنیر کشته ریش خنید بپاشن که بر مداوای آن بود عشق عاقر تو پیر و جوان
 کشید پیروی را بوزان عسل کوبیده بر سینه منقح و پامیزات و در خوردن
 به چند نوبت قوی کا جو و زان پس یک نخه را هم کم زکو کرد هم کن بدون کدیرم
 چنان که مکن کا در کوب با برتن او که در کوب و کرانکه در دم بود خا خا
 بوزان بسی خوب کفید جو در شکم آب ازمان خا پس آنکه دم آب با او شو
 و کرانکه ریزد دم از خد بود باید که در دهنش جو خنید بیالای زخم آن زمان دایم
 که از دهن مردن را زرد چش لخت از اقیس با قار که خوک فرس را دقت شد
 زو ماده و بر کی را زین **باب چهل و سوم در غلات خا** علامت کوبیم زردی پختن
 بدان منفذ خون ز خرمی زخم چو شد دهان شکمی چو سازی که خوابی مداوای
 کش را سوی را و با خون بود برینک آب و با نیکت حد کن پس از روغن انجی
 از آن لحم و عسلش مکن بر میزد و مالای خوش همی از آن روغنش نیز سکن
 که اندر و خرابین ندارد و اولی را سوی کاندین در صورت بر ماده ماده بر نوز است

بندهای تور موضع داغ و در **باب بی و ششم در علاج دهنه گران به شوه آب سیاهی**
 چو دهنه شوه بستور کسی نباشد مانده باشد بی ولیکن بران در دای خوش
 علامات اوست خلی فرون یکی اگر آگاه سیرد برش حرم آنکه باز بسته از خوش
 دیگر دهنه غرض بر مادیان دو پیش شوه سیره دم مادیان عکس باد که میزدند
 که در خوردن کوسن دایمی در آنجا که باشد ورم شتر سه و چهار جا که زن شتر
 پس آنکه می کند یکم تن دیگر روغن کاه و یک نصف فروزان پس محل شتر
 که گیرند عبرت ز کار کوسن **باب بی و نهم در علاج پیکر** بران است که کواری مرد
 بود پشت دایم بامه و در علاج آنکه در هر دو فرسنگ راه می کرده باید پیش نگاه
 کف بایش کوشش است که آگاه دیگر می نشیند اگر آنکه باشد منکام حرم
 در آن محل زن چنان می که تا پیش خشک کرد و عرق با شش پس آگاه چون سبق
 اگر پشت آن بود پیش ریش کجویم مداوای است پیش ستان برک است با کاه
 بسیار و سایر مایه یک بود فروکن پس آنکه فرس را پیش که مرده است در پیش خوش
 دیگر باره سر کن خشک فرس سایر مایه روغن کاه و پس غنیزه را پیش است بر تنان
 که برت ز دلویش را مایه دیگر گرم افشاده باشد برش کش برک شفا لو صورش
 کجوب فروکن پس بجاکر کشد گرم و زده جوش در آنکه در گوشه زن زده

بگویم نشانش تو بنفشه بر دهن آیدش فرخ خلیج
 و دیگر روغن کاه و روی سینه **باب بیستم در جرباره** که بت انیمض ای می کند
 علامات قاره توان دان که خون کرده باشد فرس او بگوید هم نیرنگند هر
 بخوابه قیامت زخمو بخیر بگوید که گرتم فرما گوش در اندازیش زو یا بدست
 زهر علاج از بنا گوش و در نشت سوی رنج نه فرد از آن عضو کشتی فصل در آن
 ملک سر سبز از بر زخم بقدر و چون کجای فلک بعد از اندام به بنوی
 کزین دردش نشوایستور **باب بیست و نهم در علاج درگاه** بگوید که چهار درد آن صبور
 علامات آن ظاهر نشد سوز که سوز که سوز که در دهان شو چشم خدیش از که به
 کزان میر و آب رود سید اگر زرد شد نشناکمان زهر چشمه در دم شو خون روان
 ازین درد سید که غم کن فرس بر ماه و کرات علاج آنکه هر ششم عقد خام
 بزنج اندک سبزی عالم نیکو شک لوفه خسته جوان صبر و زنج آمیخته
 زهر یک و در هم بدو بگوید که زود خور و چشم خود و اگر دگر بت ای بکنم
 که کنای ازک به بر دهان دگر که چشم داعی کنی کزان زود بت به بخوشی
 بوزنی که از دماغ که ظاهر **باب نیک پس بوش نام** اگر کند بعد از این سوز
 بگویم که از آیه نری جا ستان که دیر و غرض که یا نیر هبسم چو شیر و شیر

بود گرم اندام او کجاست دلی وید با تیره کرد و زرد زافاد کرد و فرو نشیند
 شکم آن مرض نیز طبعی بود و غن مرغ و زیتون که سازی نصب فرزند اهل
 اگر آب زرد آیدش ناکم بگویم که چون کن مداوی بجا رود بکنه زن نخست
 بنه ز ریشی که کرد در دست پس انگاه بار و عن نخست صلاکن که بر کرد ای نخست
 ستوری که از باد باشد بگویم علامتش ای نخست که تن خم از درد بچون کن
 چو تیر افند بر زمین هرگز باب سی و چهارم در علاج شوخ حله و خشک بتن چو تیر
 بود ریش است ای ضرر ضعف نفس کثایم فرشته باشد قصبش دم
 چو خواهی مداوی آن کرد ک چار اندام باید شود بریز زبان پنج دندان دگر
 باید مرا و از بدن نشیر باید که وقت است نادان مقدار کرطل ایام
 فرو کرد از ایام فرس دگر تاخت خدای گوید نباید غلبش کی روز د
 که یاد بخنن دارم از او دوای دگر است فطرت که با هم بچوشت از او را مک
 طلاس زنی از آن سر بیا که است از آن در دیار سبک نمک بس نشویش دگر
 که بر جایش آرام کرد دگر باب پنجم در علاج چو ناسور سید شو بر سر
 نشان ضعف چو پیش قن علاش بود اندک ده ماهر ریش بند بی باورادی
 از آن بس دگر و غن زیتون حلقش بریزی بدستور اگر مایه از او بفرغ

باسککه تقطیع به نشود	باب بیستم در علاج	در دانه علامت بود به شود
سش پر شو کرد اندام خودی	ز اماه کرد و قشرش دی	بشی قشره بکشش بکش
بود افت خیرش خطیر	علاج آب گشت و خیار	از آن غسل زین بکشی شیار
ستان دیگر از باد بکندم	گلک بچوشان را بسنجم	نخورد و فرس ده توانی خورن
که به شمره اند ز غلبه تر	باب سی و یکم در علاج	چو در لب در شکم شد به
علامات آن کویت می	نه غنی چشم بر زد و دم	در رم کرده بشد ز لبش بکام
ز بهر علایش برای دست	زین نیش زین ز لبش	نخورش که با لاف زرده
که آب تو کرد از آن در	باب سی و دوم در علاج	چنین لکث آن را بیض سلال
که است ص کرد در حال	تواند تو تشخیص آن کرد	بدان کان و فرس را بوجده
بود اولین درد کرم شکم	مداوای آن کن زردی کرم	که زان بس علامات در کرم
نشد روش از بهر تو سر	باب سی و سوم در علاج	مستوری که کرمش بود در شکم
بدوایر کردنش به رخم	نخورش محرم خون خند	زورش که خشک کرد و چو
علف کم خور دیز از ضعف	گویم مداوای آن با توخم	شونیم من بکند و در سر
نخورش به با جوی و لغو	سینه آن و حله به شکم	مداوای این در دانه شکام
چو دشتی بود یا شور	باب سی و چهارم در علاج	نشد افت و خیر بود با شور

به چسب کردن آوزرد به استخوانش لرزه زرد بود چشم تاریک و کینه
 بن سحر کرده زار و حشر مداوی آن در دای نهاده بود که روجا و شیر و سینه
 دیگر شیخ قاضی محمد که بازه چوبه بگوید روان زهر یک درسم کامیاب
 بایم که جوشه به طریقت کجای که آن ده شوخ طاهر پس آنکه فرو کن از انجیل
 چو او معتدل حال شد ای فریاد کن حلقش که بشاید اگر آنکه کرده همنام برده
 فرس را بن ظاهرا بگویند بسوزان و را داغ بر شکم زهر سونبه کوشه غلیم
 مده جویس از داغ تاج رز علف نیز کمتر دای لغو بدین بوی کرد مداوی و کامی
 بدست آرد کتر جویس به بندش ز کمر و بس فلن در درون آب پیچ بر
 در آرد از صبح تا شام فرس آمده آب انکس پس آنکه توان آب افشان
 مده تا فرس به شوخ خلف ببیند و شتم در علاج سوزی که کرده در آن سرخ
 علامت کم در صورت یار در آتش و خیزد و سکه کن در خوشین را زنده زمین
 به چشم آوردش و کز نش به چسب که پند بوی شش بوجبه او گرم از حد برده
 سر انداز کرد چو امین زهر مداوی اوای پس کفش بچوخن و خوش بگر
 فروزد در حلق آن آب که پیردن رود با شتر آرد در کشته کن آب گرم
 کران حقه که دوشن به نیم پس آنکه بران بر نشستن و تبا که آب تو کردد بای فریاد

ستور که سر زدنش ناکه	باب بیست و پنجم در علاج سر زدن	مکوبیم بر آن علامات آن
کشد نیمه پیش زار و نوا	ولی نیمه پس کران فجار	چو خواهد تحرک کند نشو و نس
تو جانسوز را تا تواند بر	براه کشتن پیش خورای	مدانسان که دیوانه خواهد
عکاش اگر سگینی با صواب	یا منیر بار و غن بار و است	مقتدر که کسطل از هر یکا
سور زدنش دبی به بگو	اگر خورده باشد غلغله	که را اندر نس را شکم می
مرو را جو را زیانت بر یاد	که این نکته دارم ز استاد	دگر خورده باشد غلغله
کران است بهت هم ملاک	بیکت اندرون آب کن چادر	در آن دیک فرما فلک چادر
پس آنکه بچوشت بکوش	باب بیست و ششم در علاج سر زدن	کحل قمر نس ز بر کرد و نکو
ستوری که از کرم زدن	مکوبیم علامتش ای مردمان	بهر طبله او خشک و تن گشته
سر فلند و هم ز خواست	و کردار دوازده در آید	همیشه بتن در کشیده ز ناز
و در ارجوین اردی با فرو	بر یونند صنی میسر و	در و پنج فلن تا شونیک سر
بر آن حقه کن تا شونیک	دوای دیگر جاشور دیگر	رفل در آن کن دو در هم
پس آنکه بکوت و زنی	باب بیست و هفتم در علاج سر زدن	فرد که گشته به کوزد مکر
چنین کشت آن را بنفشه	که قونج کچو فرس را بنفشه	بنفشه صیف و منصفه
که شاید مدای آن بر	چو قونج کچو فرس را بنفشه	علامت مکوبیم ملاکم کف

بود مضطرب و بر چهره لبخندش جوید شکسته کشاده بجهنمی او دهم
 که دشوار آید نفس در شام و گویا که هر روز را نشسته اگر چند خدمت فروتر شود
 چو خواهر بر او اشک درخت کین بغل از پای تو سرشته لعلی چو بزمی باید نیست
 علف نیز می پایش زو کشت رک چار اندام او کشتی نمک نیز در نه او را بپای
 پس آنکه بمقدارین مویز بمقدار ده جزو شتر نیز و گویا که مدت عدو بر یک خط
 به و طس کشید ای شهریار بجوشان به به سلایم سجد که رصفه شود و السلام
 ولی باید از بهایان جزو بران او به کرد همگی ببالای آن آتش آن خط
 بخورش به تا شود در **باب بیست و چهارم در بیان** و گویا که آتش آب زرد دارد
 کن زنجیر صابغ کشت نور و ستور که بد کند در دوش بگویم علامات آن تابو شتر
 کند لبش از دست دپاره بخوبی و چشم دارد که خورده کم که اماس دارد شتر
 در آن روی لاغر شود سگش نمک بار می بایدش در علاج که خردی خرد و گویا سفاج
 که نازک سبزه مثالی غبار به پنی پوشش کنی خدایا ده آتش از روز لیکل شتر
 که تاریز دارد دیده او شترنگستان روشن کاو در دگر سفیدی پخته بان سر بر
 پامیز به هم پس آنکه گاه زهر و کن فرس را گاه هوای دگر است ای نیک شتر
 سه در هم نشاد و در کرمش که معجون کنی با شکر هر دو تبوسن دهی تا پایش شفا

[illegible]

لو کہ میں نے اس میں اول طور پر لکھ دیا
 کہ میرے طالب راہ الہیوں کی طرف سے اس کی

نمک بسپدن و پیکاز که معجون کنی بسج و سحر بخوردش دهی قهر یک سیر
ولی نه چو لک طلاست که باروشن بکوی خوشتر سیند و درم نه بهادون
بدان سزیش ز معجون پس آنکه بخلق فرس زانکه که به کردوان دوست در دانا
بود سرفه سر و المغمی کلونیز خارش کنه نویر لکشر سرفه از خاف کلون
تر زیاده کرمان مداوی است و ران سرفه از معتب الکلف ازان پیش که رانماند علف
فلک بهشت میضه مخلوق او که کرد دروان سرفه که بشرطی که آن سرفه نادر
سیر که بگو مانده دروش مداوی دیگر سیند که آب و علف را با لای دروش
علاج دیگر بادبان و موز ما بنفردیم در علاج خشم که سارنش معجون ز فیر تر
پس آنکه بمقدار ده جودیم بخوردش دهر به شوق سلام سینه چو آب چشم سوز
خسری سوزان روان شو پس آنکه بخوردش ده ای که از ششم آن نند بر
دیگر سرفه با این سرفه که چشم فرس نه کنه غلظه حسن بخت از انفس کلون
که کرد از سرب شش بچشم باب پنجم در علاج خشم که سید شود از سرب گاه
مرضی که سار دوش را تا با آنکه دوس سید شود دیگر آب کنه هومد شود
مکوبیم علامات هر یک خسته مداوشن از بس مکوبیم چه دوس دوش سحر کل
بجینا مداو سر کردن دیگر آنکه چشمش را به سیم شوی تا به معجون دل بر غم

ولی آن بود رهنی با صواب که باشد مخیر بران در کام
چنین گشت آن پروانه عذر
که تعلیم اسبان بوجو طوطو بود پویه و عشق و تقریر و حش
که یک سبب بجا تو انداخت
بود پویه آن اسب بر مراد رود کام بر کام هموار
نمیران مواریث عشق و حسن
ولایت تقرب شوخی و سر در گنجت آنکه سدر و کمر
یک جمله تاز به پیش جوهر
و لا شیه است زان برین که رهنش برین شوخ کوافین
و راقه تقریری خوان که از راه
تواند فرس تا زنده بیدار
ولیکن ز فارسی نمران بود
که ایش برین نقران
که بر گونه رقص که جویدار
اشارت بداند رفیقان
بجو در ادایک فرخان
و حسن کرم است بر پوزم
تقریر است و در حشام
بجو بهر تسلیم رفت و فرس
باب هجدهم در بدایا کرام
همین چند نکته که کشیم لب
فرس چون کند بدایا کرام
بجایاب آهوس ز شکر کام
و اگر آنکه خوش بوجو سر کشی
نزدیک او را مطلق و خوشی
روان بر جایش نه لهنک
پس آنکه بهش نه تنگ تنک
سواره شو پس ز روی
از آن بد کن زخم هر روز
باب هجدهم در سرفه
بزیگونی چون زود خد شکر
شو تنک از غایت خو
چنین گشت دانی صاف
که سرفه و گونه بوجو بر سر
جو کرم و سر و از آن
حضرت در سرفه باشد
نکر ما بوجو سرفه شکر کام
از شیر خو یک شو ز کام
علاج ز کام است اسر دراز

بجوشان قمری که در صوب
 بدش نغمه دیند سر کوزه که ایستور تو پرون روزه
 ناکش نده و این طلم **باب نهم در شناختن بوش** که باشد بوی سباجن قسم
 یک از ناخنه دیگر استرس کوم که چون کن مرا وای سنوری که آتش بخورم
 بر ناخنه کان بود از زرد دراز چون نسکی ناکه زهر عکاش بران رجها
 و کشد زهر بوش نفور زهر عکاش عرق کمر استو که است جوان بدوشنا
 کند ملک آن خمر در راه **باب چهارم در شناختن بوش** خین کشت دلا فرزند
 که رهواری است نشد سوز ناکه دهنهت رهواری و چون شد ملک رفارو
 کنم هر که شد کوش و انکش بر آینه رای دروش قل جان باید راه خوش
 که باشد حشمتش نهی و سر پس ناکه فرس بران کده رود کرد بر سوار بالای
 اصل است آن به تکیه و پنهان باشد در دگر بوی شب اگر خم کند راه ای ظفر
 دیگر نیز نیست ریا بد تعز **باب پنجم در سوار کس** از دگر خد رباش نه کام
 و کمر نیز زده پیش و جو سوار رستم است ای شکر سوار رکاب دگر بران کوا
 سیم کون سوار است ای خوش که باشد از دایه ای محفوف سوار که از دست ریغ کز
 پسندیده باشد ریاضت معاذ الله از روز کار دار سوار کند کوک کون سوار
 تب که ددان است بختی که بچو نیز دگر بر ریاضان **باب ششم در سوار کس**

در آتش بخوان کان سر بهما رحوط شایع انکه از خوی به در اخیل درخت و باغ خود
 دگر بوسن جگنجو و کمون که امید ز دور دهنش برون بختیم ستوران بکتر در پ
 لکبوی و شکی در صفت دگر نر خشمش که ازرق بود برادر یغان رسی بق بود
 دگر نر کشتن خردن شنگ حوکه ه روی و شکی نر سیه کامر راندن نر شگم
 فرد در فک و سر و شخم دگر نر کشت عمت نر کشادن ز هم دست وقت از
 درازی بکسر کا و قضیب جو کو تا هر دم نر ز آید دگر خا به او یک افه است
 رنما و هم گاه آرام است عجب کج در شنگ و نجا نر چو ابروی نر زو بهایک شمر
 دگر انکه از دوشو سر کمون علف را که از خور خورون دگر عصب هاست اندر سوز
 که مرار از رنج و شکی طو مران بکشتا که کریم نر زهر ستوران رسی نر
 درین رحن کف دانده **باب دهم در شصت و یک** که باشد حرون کوشن کا کبر
 علاج انکه خون نکل در شکی بری خیه کاش ملطف و شکی پس انکه سواره شوی بند نر
 بری در میده نفر نر نر نر اگر کاه کسری کای نر مدارا نا با وی ای کسری
 در آن جا که بکشد کز نر که از نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر
 کزان رتبت نر کجوه حروفی ملی نوح دگر بود که آن از خون و اندام خرد
 عکاش بود انکه در شکی چو از نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر نر

که از پنج سخی و پنهان پیر محمد کند از همه پیر در این معنی ارم و میل
 را تا فرود سی باک بن کیتی در کش جوهر بود که ما و سرتوانا بود
 ولی دور چشم و در پیک زردی کند با جانی ز جلیت از بر که دمه
 بوی سرخ کمر خنک که باشد قصه جان سیه یادم ارش و گلستان
 ز سیم تا زانو سیه بود کشید چلی هم گشت از این سر در خنک کردند
 که اندام اویت گیرند من از این اویت خنک در سیه شد غضا
 چو که نشی از خنک است بود بوس زرد و اماند که ز زده میضه میر
 سیه خنک آن غضا می گیر ضرورت بگلگون تقه نواد دگر رنهای دشتار
 رغضای آسمان زبسته باب دوم در شش سال نشان که مومن بود
 به معنی و سینه و ما و پشانه و کیو از نشت اگر یک شان است نکونه
 سینه با شش ن درک باب یازدهم در حقیقت چنان گشت آن رهنما
 که عیب ستوران بود خنک ریویض جموع و طریق ریویض و ریویض مستیان
 ریویض آنکه چون ملک او گشت که از این مع او گشتی جموع آنکه از دهر گشت
 رباید سوار و زنده در دست حروف آنکه ناکه زرد و آه که کند صحت شزار
 لکه زن رموج و در قیاس که هرگز نشد ارم هر که که او را اند چو سیه شزار

که شکوری است که شکوری است	که شکوری است که شکوری است	که شکوری است که شکوری است
سید جابره در شب را	سید جابره در شب را	سید جابره در شب را
شد انگرس در دیدش	شد انگرس در دیدش	شد انگرس در دیدش
که من بجز به رهنم	که من بجز به رهنم	که من بجز به رهنم
که چون است خوابی حیدر	که چون است خوابی حیدر	که چون است خوابی حیدر
ز یک سنان در ابدان	ز یک سنان در ابدان	ز یک سنان در ابدان
مستور که باشد غنی	مستور که باشد غنی	مستور که باشد غنی
چو سوره سوری خرد	چو سوره سوری خرد	چو سوره سوری خرد
صد بار و نیم فلک	صد بار و نیم فلک	صد بار و نیم فلک
در این روز و ران	در این روز و ران	در این روز و ران
که است خاطر که چون	که است خاطر که چون	که است خاطر که چون
کنند مکر است بر دانه	کنند مکر است بر دانه	کنند مکر است بر دانه
در امتحانش خویش	در امتحانش خویش	در امتحانش خویش
اگر است شد در شمشیر	اگر است شد در شمشیر	اگر است شد در شمشیر
باین رنگ که دادی	باین رنگ که دادی	باین رنگ که دادی

یکایک پاسبان دندان	نمایش چون چاره دهن	نخ عاج کوزه چو بخت
خوشه بازده دهنش	نخ چون شایار زرد بر	اکرتا هفته بشن اند
ربایش کوزه شویش	زهیچ که کمر دهنم	نخ عاج کوزه ربایش هم
خوشه سال او هفت ماه	شاید او را کستری	پس زنج سال کر کندی
نخ صده دهنش کستری	خوشه مت شش سال	شایای او که آرد و دهن
خوشه مت دهنش سال این	که هر شو دهنش یک	چه شد مت دهنش سال این
بایش کادیه کرد و دهن	بیت دهن چون دهن	بجیه نمایش از جاستر
سوری که کسی آید	نزدان که دندان دهنم	شودت تو بعد از آن
که از قوت و قوت دهن	چنین کت حلال است	که صد اب تا ز دهنش
که آفت دهنش چو شمشیر	باب سیم در شش ماه	نزدان که لالت یاکم بوی
بر آن عرض کن زود و باد	با دوازده دندان لالت	و که صد نه منزه دهنش
نه لالت لیکن بوی کم بوی	باب چهارم در شش ماه	علامات است بر آن دهن
بجیه نه دهنست دارد دهن	را دهنش اگر بکام	برادرس او و بنیاد کام
زین پای شو ز زمین بخت	که دانه کوشش دهن	چو آله نکر در است دهن
و کاست دهنش دهن	باب پنجم در شش ماه	چنین کت دهن چاک بوی

بهم ساخته شو محوی و ش چو کردی بواش فرزندش مار و با بای تو چشم و کتر
 شان را اگر کند زان پیش ماند از ان پیش و کم کاشم بدین بختی اسی که افسدست
 که در لویه یا کند زان دست نماند بهش کسی در جهان که جان است و جان را بهای
 چنین گفت عواض جلیب **باب دوم در شفا** که بر درویشش در شفا
 که دندان مال فرس شک زان از ده دو نباشد که و را چار دندان برایت
 تا پیش بخوان بلفطارت براید از ان بس چهار دگر دوازده پلوی زرد و دوازده
 که خوانند در صطلاح ششنگان و مطافش چهار دگر چون براید چنین
 در بهش خوانند مردم ستوری که کشت آمد کبر خدایت دندان او سر بر
 و ساله چو کرد تا پیش آن شوارف زان زخم عفرن شود و مطافش نیم سال زرد
 سقده تا نیش لکین زرد برآمد تا نیش شود باز شهاب روم چو کرد دراز
 قده و مطافش در ان هم برود نیش به پیش فکم و لکین زان بهش در پنج سال
 سقده برود دگر چون بهال سر حله و نیش ای غفر ششم سال که بهش به چهره
 بهش نیش بخند چون رود از نیش یا شش کبیر برود رود از وسط شش سال بهم
 خان زان بهش سال نهم و بهم سال دندان او سر بر شود زرد و بهوار با یکدگر
 زده کند و چو کند سال دگر نیش کرد و زان شک بدینگونه بهش ده سال نام

باب نهم در علاج شقاق لب باب بیستم در محمد و حشم کتاب

باب اول در شناختن لب خوب

در او کس که لب در	پسندیده باشد سر	سرش کج باشد	لاغر کند
مثال قدم نر باشد	میان دو گوش نه	شکر کرد و از	و چون
سید باید ششم را	که آن را لب	در لب	و سرخ کام
سبک و کف و خوش	در سر از لب	چون لب	باید فرخ
ربرفته و نه	بر در شاد و	سرین رت	بم چون
لب در کاه را	زنج کو و	چو کوه	بودت او
زهر نر باشد	سید خایه	و نازک	در سر
دم و لب یک	پسندیده	و دندان	آن لب
دیگر و دم	صبر و	و سر	در سر
کلو چون بود	فرس را	باید	شش
نصیب سید	ولا خسته	سید	شک
در رسم او	در لب	باید	چون
که تجربه	ولی زین	باید	چون

باب بیستم در علاج تب کرفس **باب بیست و یکم** در علاج در کوش آب
باب بیست و دوم در علاج اسهال **باب بیست و سوم** در علاج آب قویج وار
باب بیست و چهارم در علاج با سرخ آب **باب بیست و پنجم** در علاج در شکم آب
باب بیست و ششم در علاج تقطیر بر آب **باب بیست و هفتم** در علاج در مجنون آب
باب بیست و هشتم در علاج کرمی بر آب **باب بیست و نهم** در علاج در کسری
باب بیست و دهم در علاج بادی و آب کبر **باب بیست و یازدهم** در علاج ناسور آب
باب بیست و دهم در علاج مر فاره بر آب **باب بیست و دهم** در علاج تشخیص عام مقام
باب بیست و دهم در علاج دهنه سر آب **باب بیست و دهم** در علاج ریش و اما س آب
باب بیست و دهم در علاج کوی و خارش آب **باب بیست و دهم** در علاج خوک و دمنبل آب
باب بیست و دهم در علاج حرم بر آب **باب بیست و دهم** در علاج ای که در سرم آب
باب بیست و دهم در علاج اسهال **باب بیست و دهم** در علاج خشم بر پای آب
باب بیست و دهم در علاج سرطان آب **باب بیست و دهم** در علاج محاسه در پای آب
باب بیست و دهم در علاج خار شیریه ان **باب بیست و دهم** در علاج نم بود بر آب
باب بیست و دهم در علاج سم کوه آب **باب بیست و دهم** در علاج رنج خدام بر آب
باب بیست و دهم در علاج سر سام آب **باب بیست و دهم** در علاج ملک بر آب

آتشی که در زیر پرخ برین سمنده سعادت بود زیرین
 بفرورزی و شج پطراط بویای اقبال شد در رکاب
 کهن کجسده فارس بوشند چنین تاخت در راه دانش سمنده
 که از هر استا این است سخن بد کند فقره فقره ادا
باب اول در شناختن آب بوب **باب دوم** در شناختن آب
باب سیم در شناختن آب لال **باب چهارم** در شناختن آب کر
باب پنجم در شناختن آب کور **باب ششم** در شناختن آب
باب هفتم در شناختن آب عید **باب هشتم** در شناختن آب لیر
باب نهم در شناختن آب الوان **باب دهم** در شناختن آب
باب یازدهم در شناختن عیوب **باب چهاردهم** در علاج آب حرون
باب پانزدهم در شناختن آب لیس **باب شانزدهم** در شناختن آب هوا
باب پانزدهم در شناختن سواری **باب هجدهم** در شناختن انواع تعلیم
باب نهم در شناختن بدکار **باب نهم** در شناختن سرفه
باب نوزدهم در علاج نفید چشم **باب بیستم** در شناختن الفلح حرم
باب بیست و یکم در علاج اسی که کم خور است **باب بیست و دوم** در علاج آب پر خور لاغر

لقب المکارم حسام است نام
 شه شه صمد که سبک نام کین
 رتاشد عطار و مد بش دری
 ابو باش زین است صدف
 فلک را خراسان نیست در خیال
 سیاهی نیست چنان دیر
 نه از ضعف حالت شاه که صد
 که کرده ز غم تو ای همه ضو
 چنان شد بخت ز رفیق تو پر
 چهار ابد میان که کشته است
 کی باشد رمانده بودی حیات
 نشان سم است ای کامیاب
 نماید بار بار صاحب یقین
 ثنای او صاف شاه جهان
 همان به که از روی شاد و فنا

که دارد از دین و ملت نظام
 بیدان بیجا است شیر غریب
 چه جیس از خان قول شری
 فلک از کواکب نه که کف
 و خواهر و ام تو از نوح بلال
 که خواهر نسو و دارد از فرخ شیر
 بیکال باز تو کردید صید
 بشیران تو رشته جان کرد
 که بطن صدف شد بدربار زور
 بنوی اگر عدل بود شکیر
 که هر کشته اردوی بروید است
 که نغزیده باشد نگاه شب
 خود راغ غلامی بروی چین
 فروخت از حد و شرح و بیان
 سخن را کنم محضر بردعا

چو هر يوكند فكر الای تو
بر اندمخنی كه از شد باد
ز اشك سواری كه انماه چهر
رخ آن سوار فرشته نژاد
ز شوخی آمده بپشت سمن
سمن شتر زادی آن در نشا
خودیم رخ او من در دناك
ز نرنگ سازی آن ترك مر
چو خوابی كه تازی در انهر صفت
پس آنكه چنان گرم كن ای شتر
چو باز آری از ره همان در میان
شتر مشتری رای ناهید مسر
شتر كزنی ضبط ملك سر
شتر ناهو شتر و تاج بخش
بهر گرم شتر و سنگخت

پایه بجان خرق لعلای تو
دیدی خاك ره راسته مراد
شد و در عرق عرق مهر چهر
لو بوسه ز آیه بیلاى باد
بهر خم قراكن صده دل سپید
كه است نه دار و بغیر حلاط
فنا دم جایی كه شش بخاك
عنان دلم رفت كلی ز دست
مرامی سیدان بگردان بخش
كه از خشن اندیشه هم كند رد
ر بهم خدمش او كبد زن
كه چون سر سرده سمن او پھر
ز فضل انعام است برام هم
كه از پرخ شای شد چمن
كه رستم زادات و شبكه

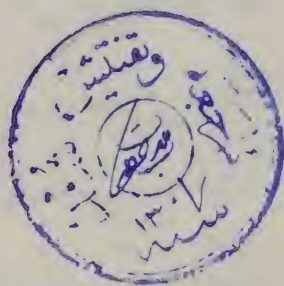
Handwritten notes at the top of the page, including the number 100 and some illegible text.

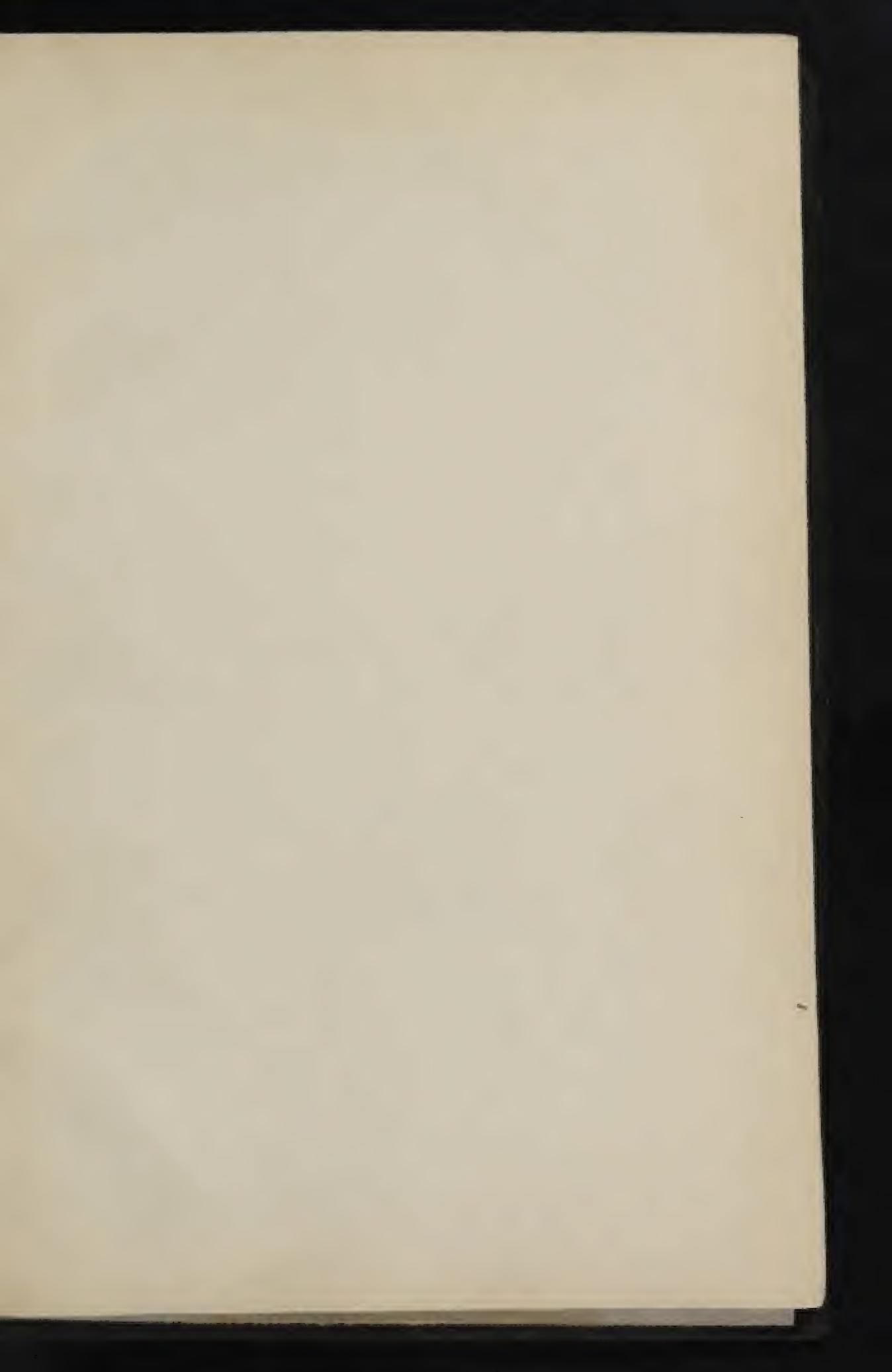
بسم الله الرحمن الرحيم

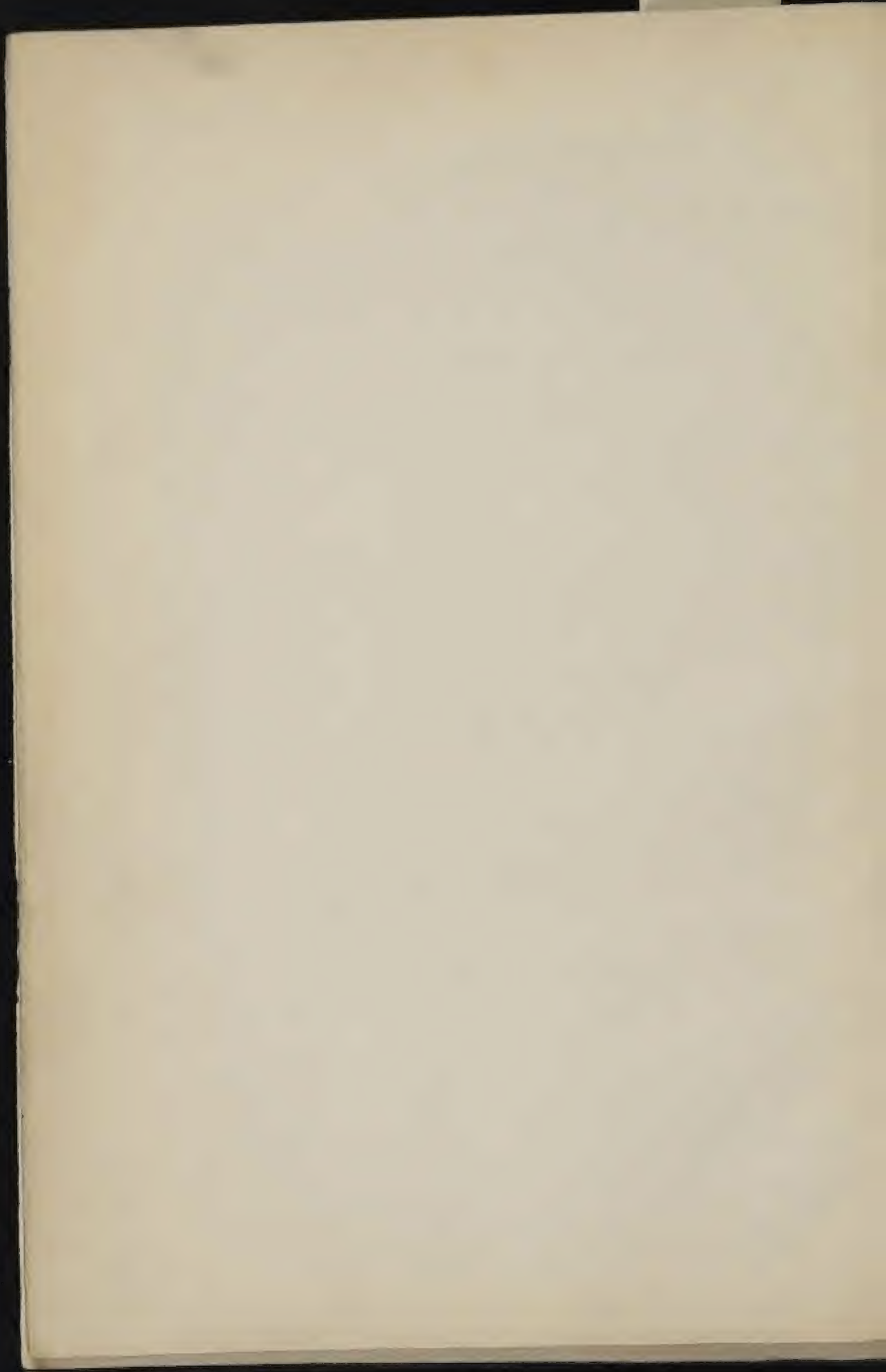
سوار حسن د به که در غرض	میدان حمد تو را اندر نفس
شوماتن سواران سلال	هند زین منی بر اسب خیال
حوب زد گیتی منی را روان	ز ذکر تو بند و عیان بودمان
چو کرد باب شهادت سوا	کند جانب کمر و حدت گذار
چو سمر رکاب آورد پای ذکر	از دست است لعل لبس کمر
باب رضا راه دین سپرد	بیش حکیم یقین نکرد
دست نثر خون کند صدین	به بند و شتران حبس المیتین
بغیر از ره تو بنویسد	سخن جز به وصف نکوید همی

210

10.18.1928.
Shivite.
H. Ivanov,







~~No. 1.~~

W52

Faras-Nāma-i-Hisāmī,

(in Persian, dated 1823, MS.)

Manuscript (~~in~~ Persian.)

Anon.

Blacker

1823. ^FFaras-Nama-i-Hisāmī.

§ A short treatise in verse on the Horse, divided into 54 chapters. The original was composed in 847 A.H. (1443 A.D.) It is apparently a unique copy, or at least quite unknown to bibliographers, as ^{it is not known} no information about it can be obtained from other catalogues. It is a well-written copy and the text is complete. (~~W.S.~~)# (W.I.)

4116370

Acc. No.

CLASS MK.

PUB.

DATE REC'D.

JUL 26 1929

AGENT

Dr. Wood

INVOICE DATE

FUND **Blacker**

NOTIFY

SEND TO

PRESENTED

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ROUTINE SLIP

